



هنر

افکار شوپنهوور

بقلم محمد ضیاء هشترودی

هنر نوعی رستگاری است. - ما را از خواستن یعنی از درد ورنج آزادی میبخشد - تصاویر زندگانی را در بای میبهد - وظیفه هنر (صنعت) آنست که همه الوان و همه مناظر زندگانی را دوباره حاصل کند - غزلیات ، تراژدی یا نمایش اندوهگین ، کمدی یا نمایش خنده انگیز ، نقاشی ، موسیقی ، کردار نایه در اینجا پیش از جاهای دیگر محسوس است .



میل زائیده يك احتیاج یا يك محرومیت و یا يك رنج است . میل چون خرسند و سیراب شود تسکین مییابد لیکن يك هیلک ^{عجز سندان} هزاران امیال ناخرسند در پی است . وانگهی میل دیر زمایی دوام دارد ، توقعات بیشمارند . استفاده بسیار کوتاه و اندازه آن بس تنگ است . همچنین حظی که بدست میاید ظاهری است حظ دیگری دنبال آن فرا میرسد اولی نقشی است سترده دومی نقشی است در جریان . در عالم چیزی نمیتواند خواهش دل را تسکین دهد یا بیک نهج پایدارش جا کوب سازد . بیشترین چیزی که میتوان از سر نوشت بدست آورد همانا شبیهه بصدق است که پیش پای گدائی انداخته میشود ، این صدقه زندگانی او را امروزه نگهداری میکند . رنج و درد فردا دور رفته است . چنین است تا وقتی که ما بایوغ امیال و زیر تسلط خواهش نفس زنجیر بندیم

تا وقتی که اختیار خود را به پنجه های فشارنده بیم و امید سپرده ایم که از هر سو مارا رنجه میدارند روی نیکبختی و آسایش نخواهیم دید خواه از روی شور و عشق در پیروی چیزی بر آئیم خواه از بیم چیزی گریزان باشیم (چیزهائی که انتظار یا حس قبل الوقوع سبب انگیزش آنها میباشد) لاجرم در معنی هر دو یکی است. اندیشه هائیکه توقعات خواهش نفس با تمام اشکال در ما پدید میآورد هرگز از آشوفتن و رنجاندن هستی ما دست بردار نیستند. چنان است که انسان بنده خواستن بوده همواره بچرخ ایکسون بسته شده است و مانند تاتال گرفتار يك تشنگی جافرساست.



هر وقت يك پيشامد بيگانه يا تعادل درونی خودمان ما را يكدم از امواج بی پایان میل دور برده فکر را از فشار خواهش نفس رها ساخته دقت ما را از چیزها بر میگردداند در نظر ما اشیاء از رنگ امید بیرنگ شده و دیک طمع ما از جوش میفتد اشیاء برای تماشای ساده در خور میآیند که هیچگونه دلربائی ندارند، در آن وقت آرامشی که همواره در جاده های آزاد میل از ما میگذرد بخت بخودی خود نزدیک آمده و حس يك آسودگی سرشاری را بما میبخشد. این وضع همان وضع آزاد رنجهاست که (اییکور) فیلسوف یونانی بزرگترین خرمیها دانسته است شبیه بخوشگذرانی خدایان. زیرا دمی از فشار سنگین اراده وارسته ایم. پس از رهائی از پنجه بیدکاریهای (خواستن) چرخ ایکسیون «Ixion» دیگر می ایستد. پس چه فرق دارد که غروب آفتاب را از غرفه های يك قصر یا از میان شبکه های آهنین يك زندان تماشا کنیم.

حصول تعادل درونی یا تسلط فکر پاك و ساده بر خواهش نفس در هر جا بیشتر است، شاهد مدعا کارنقاشان شایسته هلند است که توانسته اند اشیاء بسیار کوچک را در خودی خود نگریسته دلیلی پایدار از بیقیدی خود و آرامش درونی خود در پرده

هائی که از اندرونهای خانه کشیده اند برای ما باز نهند هر کس این پرده ها را تماشا کند نمیتواند متأثر نشود و در نظر نیاورد حالت روحیه هنرمند را که بآرامی و آسودگی بکار پرداخته دقت خود را باشیائی ناچیز و بی ارج فراز آورده است و آنها را از روی مهر بر روی پرده نقش بسته است تأثر ما چنان تند و نیرومند است که چون بخود باز میگردیم مخالفت این نقاشیهای پر آسایش را با عواطف تیره و تار خود که همواره با اضطراب ها و امیال گوناگون توأمند بزودی درک مینمائیم.



از خارج نگاهی بیغرضانه روی يك مرد یا يك لوحه زندگانی بیفکنید سپس آنرا با قلم نویسندگی یا با قلم نقاشی دوباره نقش بندی کنید خواهید دید موضوع خیلی سودمند و دلکش بوده و در واقع غبطه آوراست، لیکن چون خود در همان وضع واقع شوید یا همان مرد باشید آنوقت خواهید گفت تحمل تا پذیر است فکر **گفته** شاعر آلمان همین است:

« از هر چیزی که در زندگانی ما را غمناک میسازد نقاشی برای ما خوشایند است »
در جوانیم وقتی بود که مردم گردارهای خود را بخود باز مینمودم تا شاید بهتر محظوظ شوم.

اشیاء برای ما دلپذیر نیستند مگر اینکه بما مربوط نباشند. زندگانی هرگز زیبا نیست جز پرده هائی از زندگانی که بسیار خوش نمایند هنگامیکه آینه شعر روشنشان ساخته واپس دهد و بتره در جوانی که هنوز بمعنای زندگانی پی نبرده ایم.

